



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت تششصد و شصت و دوم





خانم دیبا از کرج



به نام خدا

با تکرار ابیات مولانا به مصلحت فضاگشایی پی ببریم و همین لحظه که همیشه همین لحظه است از شب ذهن بیرون بیاییم و از طریق انبساط سخن بگوییم.

گر نبودی شب، همه خلقان ز آز
خویشتن را سوختندی ز اهتزاز
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۱
-اهتزاز: جنبش و حرکت

در ابیات مولانا شب نماد تاریکی ذهن است، ذهن یک ابزار شناسایی برای بقای ما در زندگیست تا بتوانیم مسئولیت هوشیاری مان را به عهده بگیریم، با بالا رفتن سن مان هوشیاری ما با چیزهای دنیا همانیده شد و ما در تله ذهن افتادیم و یک من ذهنی درست کردیم. مولانا می فرماید: این همانیدگیها هم برای شناسایی و آزادی بشر تا مدتی لازم بوده است تا ما در تاریکیها به نور عدم و در انقباض به ارزش انبساط و فضاگشایی پی ببریم، در غیر اینصورت انسانها از حرص و طمع به جان هم می افتادند و یکدیگر را نابود می کردند.

مصلحت آن است تا یک ساعتی
 قوتی گیرند و زور از راحتی
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۰

صلاح انسانها این است که یک لحظه از تاریکی ذهن بیرون بیایند، تا در فضای گشوده شده از نیروی عدم
 قوت و زور بگیرند و در آرامش و راحتی فضای انبساط سخن بگویند.

حکم حق گسترده بهر ما بساط
 که بگوئید: از طریق انبساط
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

خداوند زمین و آسمان را گستراند تا ما سفره انبساط و بی نهایت خدا را ببینیم و فکر و عمل ما هم از
 فضای انبساط، با شکر و صبر و پرهیز باشد، نه فکر و عمل من ذهنی که پر از انقباض و مقاومت و قضاوت است.

شب پدید آید چو گنج رحمتی
تا رهند از حرص خود یک ساعتی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۳

رنجهایی که بر اثر بسته شدن فضای درون ما و انقباض پدید می آید، همان شب همانید گیهاست که گنج رحمتی در آن نهان است تا بلکه ما از حرص و سیری ناپذیری من ذهنی یک لحظه دست بکشیم و با صبر و خاموشی رحمت خدا را جذب کنیم.

صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن، نشان علت است
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

چونکه قبضی آیدت ای راهرو
آن صلاح توست آتش دل مشو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

ما رهروان سفر زندگی هستیم و بهترین توشه ما در این سفر، صبر و شکر و پرهیز است، اگر زندگی یک همانیدگی را می گیرد نباید منقبض شویم، آن به صلاح ماست. هر زخمی که دلمان را آتش می زند، همان آتش با صبر و شکر به نوری تبدیل می شود که ما را به خدا می رساند.

زان که در خرجی در آن بسط و گشاد
 خرج را دخلی ببايد ز اعتداد
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۵

با هر بار فضاگشایی روزن این لحظه باز می شود، بسط و گشاد می شود و بسته های خرد و انرژی را از فضای عدم دریافت می کنیم، این خرج و دخل همان قانون جبران است که در این بیع و شری این ندهیم، آن نبریم. ما هم باید انرژی خوبی که از ابیات مولانا دریافت می کنیم را با تسلیم بی قید و شرط چه از لحاظ معنوی و چه مادی به جهان هستی بدهیم.

خیره میا خیره مرو جانب بازار جهان
زانک در این بیع و شری این ندهی آن نبری
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۵۵

گر هماره فصل تابستان بدی
سوزش خورشید در بستان شدی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۶

مولانا مثال می زند اگر همیشه تابستان بود، باغ و بوستان از گرمای خورشید می سوخت، پس رنج‌های ما مثل سردی زمستان است که زمین جسم ما را برای باروری در فصل بهار و دادن میوه‌های خرد آماده می کند.

چونکه قبض آید تو در وی بسط بین
تازه باش و چین میفکن در جبین
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

زندگی که یک همانیدگی را می گیرد نباید منقبض شویم این همان شناسایی است که در این انقباض باید
فضاگشایی کنیم و چین در جبین نیفکنیم یعنی خشمگین نشویم، صبر کنیم تا بسته های انرژی در
فضای انبساط بیاید و حضور ما را تازه کند.

او در آخر چرب می بیند علف
و این ز قصاب آخرش بیند تلف
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۴۲

گاو در آخر فقط به علفهای چرب نگاه می کند و می خورد، نمی داند که قصاب برای اینکه او چاق بشود و او را
بکشد این علفها را گذاشته است.

رو ز حکمت خور علف که آن را خدا
بی غرض داده است از محض عطا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۴۴

پس چه بهتر که مفتی ضرورت خودمان باشیم و از روی ضرورت نعمتهای خدا را استفاده کنیم، بخشندگی و عطای خدا بی غرض است، اگر ما مفتی ضرورت را با قانون جبران رعایت کنیم، به زرنگی و سیری ناپذیری من ذهنی، گاو من ذهنی مان را چاق و چله نمی کنیم و گرنه قصاب زندگی منتظر است تا سر گاو ما را ببرد.

فهم نان کردی، نه حکمت ای رهی
زانچه حق گفتت: کُلو من رزقه
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۴۵

ما راهی سفری هستیم که حکمتش را با من ذهنی غلط فهمیدیم که هر چه پول بیشتر، مقام بالاتر و نان چربتری داشته باشیم زندگیمان بهتر است، حکمت به سوی تعالی رفتن است تا بتوانیم با فضاگشایی غذای نور را در سفره انبساط بچینیم که خدا گفت: بخورید و اسراف نکنید.

در معاصی قبضها دلگیر شد
قبض ها بعد از اجل زنجیر شد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۳

هر چقدر فضا را ببندیم و منقبض شویم، گناه بیشتری می کنیم و این گناهان حتی پس از مرگ زنجیرهایی
بر پای هوشیاری ماست.

بیخ پنهان بود، هم شد آشکار
قبض و بسط اندرون بیخی شمار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۰

هر چقدر در انبساط و فضاگشایی باشیم ریشه ما در زندگی عمیق تر می شود، اما هر چقدر با من ذهنی منقبض
شویم ریشه ما سست شده و خیلی زود رنجشها و دیگر همانیدگیهای ما آشکار می شود.

هر کجا باشد شه ما را بساط
هست صحرا، گر بود سم الخياط
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۰

هر کجا باشیم، هر کسی باشیم شاه زندگی به ما استعداد فضاگشایی و بسط را داده است، حتی اگر در سخت ترین شرایط زندگی باشیم، اگر روزن این لحظه که به اندازه سوراخ سوزن است را باز کنیم، همان سوراخ کوچک را خدا برای ما به اندازه صحرا می گشاید و نجاتمان می دهد.

پس تضرع کن کای هادی زیست
باز بودم، بسته گشتم، این ز چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۶۹

خدایا به درگاہت زاری می کنم، هدایتم کن، در این زیستگاهی که از روز ازل باز بودم و هنوز من ذهنی را تشکیل نداده بودم، چه شد که با همانیدگیها مشغول شدم و بسته شدم؟ خدایا شکرت که هادی زیستی و مولانا را به خانه های ما آوردی و چشمهای ما را باز کردی.

قبض دیدی چاره آن قبض کن
زانکه سرها جمله می روید ز بن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲
-بن: ریشه

اگر خشمگین شدی و ترسیدی و نگران شدی بدان کارفرمای منافق من ذهنی هوشیاری تو را زیر سلطه خود گرفته، پس زودتر به خدا پناه ببر و با شکرگزاری چاره ای بیندیش، زیرا که فهمیدیم ریشه درخت ما در قبض و بسط مرکز ماست و فکر و عمل ما مثل ساقه و برگ گیاه از ریشه جان می گیرند و رشد می کنند.

بسط دیدی بسط خود را آب ده
چون برآید میوه با اصحاب ده
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

اگر یک لحظه مزه فضاگشایی و انبساط را چشیدی، دیگر مقاومت نکن و منقبض نشو و بسط خود را آب ده،
یعنی تند و تند فضا باز کن و شادی بی سبب را بچش. و درخت زندگی را که پر از میوه های عشق و خرد و
دیگر برکات زندگی است، اگر می توانی از این میوه ها به یاران و عاشقان حقیقت بده.

با تشکر و قدردانی از برنامه گنج حضور و همیاران گرامی 🙏

دیبا از کرج



آقای حسام از مازندران



غزل ۲۸۰۸ دیوان شمس مولانا

گر چه در مستی خسی را تو مراعاتی کنی
و آنکه نفی محض باشد، گر چه اثباتی کنی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

منظور مولانا از مستی در اینجا هوشیار نبودن ما به عقل و خرد خداست، یعنی ما به خاطر ندانستن و آگاه نبودن از خطر و آسیب یک کار یا عادت بد حاضر به دوری و ترک آن نباشیم.

مولانا می گوید که این کار رد کردنِ علنی حقیقت و خداست و ما سالهاست که داریم این کار را ادامه می دهیم.

یک مثال بیرونی اش این است که مثلاً اعتیاد ما به سیگار یا هر عادت بدی به خاطر چشم پوشی ما از تخریب آن تبدیل به یک عادت طبیعی و شیوه زندگی می شود و ما ناآگاهانه سالها به این عادت بد ادامه می دهیم.

ضرر و زیان و تخریب سیگار یا دیگر مواد بر هیچ کس حتی کسی که از آن استفاده می کند پوشیده نیست، اما در اثر تکرار طولانی مدت آن طبیعی جلوه می کند و به تن ما می چسبد به خاطر اینکه ما اشتباهاً سالها به آن احساس نیاز کردیم در صورتی که اگر این عادت بد را انجام نمی دادیم اتفاقی برای ما نمی افتاد که هیچ بلکه بسیار سالم تر و طبیعی تر بودیم.

آنکه او ردّ دل است از بد درونی های خویش
گر نفاقی پیشش آری، یا که طاماتی کنی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

حالا مولانا مثال می زند، می گوید: این مراعات ما و این چشم پوشی ما من ذهنی را به اشتباه انداخته و گستاخ کرده و باعث همراهی طولانی مدت او با ما شده است، تا جایی که از ناتوانی ترک او و انباشتگی دردهای حاصل از فکر و عمل کردن با او دلمان می خواهد که از غصه بمیریم.

ور تو خود را از بد او کور و کر سازی دمی
مدح سر زشت او، یا ترک زلّاتی کنی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

آن تکلف چند باشد، آخر آن زشتی او
بر سر آید تا تو بگریزی و هیهاتی کنی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

مولانا می گوید ادامه حیات این نفس و تصویر ذهنی از طرف زندگی رد شده است و ما باید از او جدا شویم، حالا چه شده است که ما این همه هزینه می کنیم و نیرو مصرف می کنیم که آن را تقویت کنیم؟ این چه برنامه‌ای است که ما سالها داریم به آن عمل می کنیم؟

آن مراعات تو، او را در غلطها افکند
 پس ملازم گردد او، وز غصه ویلاتی کنی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

نتیجه این همه اشتباه و این همه تخریب برای این بوده است که ما ذات بد من ذهنی را بشناسیم و افسوس بخوریم نه افسوسی که منجر به ملامت و بی عملی شود، بلکه افسوسی که انگیزه‌ای برای تغییر شود. در اینجا مولانا از ترک زلت با زا به معنی ترک خطا و لغزش سخن می‌گوید و می‌گوید هیبهاتی کنیم یعنی پشیمان شویم و این افسوس و پشیمانی را تبدیل به انگیزه‌ای کنیم برای ترک خطاها و لغزش‌ها. به یاد این جمله معروف "هیبهات منه ذلت" افتادم که اینجا ذلت با ذال به معنی خفت و خواری و فلاکت است. یعنی محال است که تن به خفت دهیم و این را ان شاءالله تبدیل به روشی عملی برای ترک اشتباهات مزمن و در کل، من ذهنی کنیم.

-ارادتمند شما، حسام از مازندران



خانم مهردادخت از چالوس



به نام خدا و سلام بر شما پدر بزرگوار و همه اعضای محترم گنج حضور.

خدا را سپاس فراوان که در جمع شما بزرگواران هستیم و از برکات شما فیض می‌برم.

قصه حضرت علی و جهود حق‌ستیز

در این قصه، یک جهود حق‌ستیزی که من ذهنی تمام‌نما بود و از عظمت خدا آگاه نبوده و تسلیم او هم نبود از حضرت خواست تا خود را از روی بامی که ایستاده بودند به زمین پرتاب کند تا مطمئن شود که ایمان آن حضرت به حفظ و نگهداری خداوند کامل است و حضرت علی هم در پاسخ به او گفت که خاموش باشد؛ چون او سزاوار امتحان کردن خداوندی که غنی و حافظ ما در هر مرحله‌ایست نمی‌باشد.

مُرْتَضَى رَا كَفْت رُوْزِي يَك عَنُود
كُوْز تَعْظِيْمِ خَدَا اَگَه نَبُود
-عَنُود: سَتِيْزَه گر، مُعَانَد

بَر سِرِ بَامِي وَ قَصْرِي بَس بَلَنْد
حَفْظِ حَقِّ رَا وَاقْفِي اِي هُوْشْمَنْد؟

كَفْت: اَرِي اُو حَفِيْظَسْت وَ غَنِي
هَسْتِي مَا رَا زِ طَفْلِي وَ مَنِي

كَفْت: خُوْد رَا اَنْدَر اَفْكَن هِيْن زِ بَام
اِعْتِمَادِي كُن بَه حَفْظِ حَقِّ تَمَام
-مُولُوِي، مَثْنُوِي، دَفْتَرِ چَهَارْم، اَز بِيْت ۳۵۳ تا ۳۵۶

تا یقین گردد مرا ایقان تو
و اعتقاد خوب با برهان تو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷
ایقان: اعتماد، باور، یقین

پس امیرش گفت: خامش کن، برو
تا نگرده جانت زین جرأت گرو
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۵۳-۳۵۸

از همین درخواست این من ذهنی، ما می توانیم نتیجه بگیریم که او دید جسمی داشت و حضرت را فقط در جسمش می دید و از گنجینه نهفته درونش آگاه نبود؛ مثل شیطان که آدم را فقط یک جسم دید و روح متعالی او را نشناخت؛ در نتیجه تعظیم نکرد. از طرفی چون این جهود با خرد زندگی نمی اندیشید، فکرها و حرفهایش نابخردانه بود. حتی او هم به خود واقعی اش و هم به خود واقعی آن حضرت شک و تردید داشت؛ زیرا چطور ممکن است قدرتی که این همه سیارات و کائنات را در پناه خود حفظ می کند، نتواند بنده و آفریده خود را از خطرات حفظ نماید.

و بعد حضرت علی می فرماید: من به خداوند ایمان دارم که مرا از منیت و جنس ابلیس بودن حفظ می کند تا خرد او را بکار ببرم؛ نه خرد من ذهنی را.

پس از این پاسخ هم می توان فهمید که یک انسان به حضور رسیده و مومن که هر لحظه فضاگشایی می کند و تسلیم خداست، هرگز به خرد خدا و قدرتش شک ندارد و او را امتحان نمی کند؛ بلکه این خداوند هست با کن فکانش همه را می آزماید و آن چه را می خواهد می کند.

بنابراین آن حضرت با گوش ندادن به حرف آن جهود به او ثابت می کند که به ذات واقعی خود ایمان دارد و می داند که از چه جنسی هست.

این مطلب به ما هم می فهماند که همیشه خود را امتحان کنیم تا متوجه شویم آیا ایمان ما به هر چیزی یا حتی خداوند واقعی است یا کاذب است؟

هیچ بنده ای حق ندارد حق تعالی را امتحان کند یا حتی بگوید که دچار لغزش و خطا شدم تا بینم نهایت حلم و شکیبایی تو ای خدا چقدر است؟ بلکه این شخص باید به اشتباه خود پی ببرد و زیر بار مسئولیت اشتباهش برود. فقط این خداوند است که هر لحظه با قضا و کن فکانش مرکز ما را به ما نشان می دهد که از چه جنسی هستیم و چه چیزهایی را در مرکزمان گذاشته ایم.

کی رسد مر بنده را که با خدا
آزمایش پیش آرد ز ابتلا؟

بنده را کی زهره باشد کز فُضول
امتحانِ حق کند ای گنجِ گُل؟

آن، خدا را می رسد کو امتحان
پیش آرد هر دمی با بندگان

تا به ما، ما را نماید آشکار
که چه داریم از عقیده در سرار
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، از بیت ۳۵۹ تا ۳۶۲
-سرار: باطن، نهانخانه، دل یا مرکز انسان

هیچ آدم گفت حق را که تو را
امتحان کردم درین جرم و خطا؟

تا بینم غایت حلمت شها
آه، که را باشد مجال این؟ که را؟
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۶۴ تا ۳۵۹
-حلم: بردباری

این من ذهنی از بس که خیره سر و ستیزه گر است، در فکرهايش گم شده و از طریق دید جسمی خود فکر و عمل می کند. بنابراین این عذرهایش از گناه کردنش هم بدتر است؛ پس او حق ندارد خداوندی که سقف آسمان را با تمام کرات و منظوماتش گستراند یا آسمان درون ما را با فضاگشایی پی در پی ما می گستراند را مورد امتحان قرار دهد.

این من ذهنی که خیر و شر را از هم تشخیص نمی‌دهد و نمی‌داند چه چیزی به نفعش هست و چه چیزی به ضررش، چون دید جسمی‌اش برعکس عمل می‌کند و خیر را شر و شر را خیر می‌پندارد، باید فقط خودش را امتحان کند؛ نه دیگران یا خدا را .
 ما چرا دیگران را امتحان می‌کنیم؟ برای این که نسبت به او شک داریم و بارها شاید این امتحان کردن دیگران را در زندگی به یاد بیاوریم. حال متوجه شدیم که نباید دیگران را امتحان کنیم و حتی سزاوار امتحان کردن خدا هم نیستیم.

عقل تو از بس که آمد خیره‌سر
 هست عذرت از گناه تو بتر
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۵

آنکه او افراشت سقف آسمان
تو چه دانی کردن او را امتحان؟

ای ندانسته تو شرّ و خیر را
امتحان خود را کن، آنکه غیر را
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۶۷ تا ۳۶۵

ما باید خود را در جنبه‌های مختلف مورد امتحان قرار دهیم تا من‌ذهنی را در خود بهتر شناسایی کنیم؛ مثلاً وقتی در من‌ذهنی، خود را در انجام کاری امتحان می‌کنیم، متوجه می‌شویم که برای انجام آن ترس داریم و اعتماد به نفس بالایی نداریم که آن کار را شروع کنیم؛ ولی با اعتماد به خدا و توکل بر او می‌توانیم به خوبی آن کار را انجام دهیم.

شاید این امتحان کردن خود را در بدو تمرین رانندگی و شنا کردن تجربه کرده باشیم. یاد می‌آید که چند سال پیش می‌خواستیم در بخش عمیق استخر شنا کنیم؛ اما به‌خاطر این که شنا خوب بلد نبودم، جرأت آن را نداشتم این کار را انجام دهم. اما یک روز تصمیم گرفتم در این بخش شنا کنم و به خود واقعی‌ام یا خدای درونم اعتماد کردم، در واقع فضا را باز نمودم و در بخش عمیق استخر شنا کردم و از این بابت خیلی خوشحال بودم که بر ترسم غلبه کردم و به حرف من‌ذهنی‌ام که مرا می‌ترساند گوش ندادم.

وقتی ما در من‌ذهنی خیر و شر را نمی‌شناسیم و خود را اول امتحان نکردیم تا ببینیم از چه جنسی هستیم، از جنس خداوند یا من‌ذهنی، چگونه می‌خواهیم دیگران را امتحان کنیم؟

وقتی هم خود را امتحان کنیم و متوجه شویم که از جنس آن شکرستان یا فضای یکتایی هستیم که سرشار از توکل و اعتماد، ایمان و یقین، شوق و انرژی است و مثل فضای ذهن پر از ترس و بی‌اعتمادی و شک و تردید نیست، آن موقع از امتحان دیگران هم دست برمی‌داریم و آگاه می‌شویم که خداوند با امتحانات مداوم خود و فضاگشایی ما این شکرستان را نصیبمان می‌کند و بدون درد هشیارانه و به‌راحتی لایق این شکرستان و برکاتش نمی‌شویم.

امتحان خود چو کردی ای فلان
فارغ آیی ز امتحانِ دیگران

چون بدانستی که شکرْدانه‌ای
پس بدانی کاهلِ شکرْخانه‌ای

پس بدان، بی امتحانی، که اله
شگری نفرستدت ناجایگاه

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۶۸ تا ۳۷۰

مولانای عزیز در این مورد مثالی می‌زند و می‌گویند: مگر ممکن است هیچ عاقلی یک درّ گران‌بها را در مستراح بیندازد؟! یا هیچ حکیمی و دانایی گندم را به انباری که در آن گاه جمع کردند می‌فرستد؟! گندم و درّ که نماد هشیاری و حضور ماست هرگز جایگاهشان در پستی نیست؛ به عبارتی کسی که به خواب ذهن رفته و مرتب درد ایجاد می‌کند و درد هشیارانہ نمی‌کشد و فضا را می‌بندد، لایق این هشیاری و حضور یا زنده شدن به خداوند نیست.

هیچ عاقلِ افکند درِ ثمین
 در میانِ مستراحی پر چمین؟
 - ثمین: قیمتی، گرانبها
 - چمین: کثافت

ز آنکه گندم را حکیم آگهی
 هیچ نفرستد به انبارِ گهی
 مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۲-۳۷۳

در این قصه آن جهود یا من‌ذهنی با دید جسمی اش می‌دید و خرد خدا را به کار نمی‌برد و با عقل جزوی خود می‌خواست پیشوا و بزرگی را امتحان کند که این عمل او نشان بی‌خرد بودنش بود. چون در راه دین یا به حضور رسیدن اگر بخواهیم کسی را امتحان کنیم، در واقع خودمان امتحان می‌شویم؛ یعنی آن بزرگ از طریق همین کلام ما متوجه می‌شود که هیچ ایمان و یقینی نداریم و این جست‌وجو و کنکاش ما جهلمان را بیشتر آشکار می‌کند و اسرار درون آن شخص به حضور رسیده نمایان نمی‌شود.

شیخ را که پیشوا و رهبرست
گر مریدی امتحان کرد، او خُرسست

امتحانش گر کنی در راه دین
هم تو گردی ممتحن ای بی یقین

جرأت و جهلت شود عریان و فاش
او برهنه کی شود زان افتاش؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۶ تا ۳۷۴
-افتاش: تفتیش کردن

این من ذهنی که در حقیقت همچون ذره‌ای حقیر و ناچیز است با ترازوی دید جسمی‌اش اندازه ایمان و یقین این بزرگ مانند کوه را می‌خواهد اندازه بگیرد و حتی با خودش مقایسه می‌کند که سرشار از شک و تردید و ترس است؛ در نتیجه این شخص زنده به خدا در ترازوی عقل جسمی‌اش نمی‌گنجد و عقلش زایل می‌شود.

گر بیاید ذره، سنجَد کوه را
بر درد زان گه، ترازوش ای فتی

کز قیاس خود ترازو می تند
مردِ حق را در ترازو می کند

چون نگنجد او به میزان خرد
پس ترازوی خرد را بر درد

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۷-۳۷۹

حتی باید بدانیم که امتحان کردن یک پیشوا و بزرگ به معنی تصرف در اوست و کاری بس خطرناک است. ما باید مواظب باشیم تا به این دام نیفتیم و نخواهیم بزرگی چون مولانای عزیز را امتحان کنیم و یا به آثارش شک کرده و انتقاد نماییم، بلکه فقط تمرکز را روی خود بگذاریم و ایرادهای خودمان را پیدا کنیم تا رفع شوند و هرگز در کار کن فکان و قضای خداوند هم با مقاومت، قضاوت‌ها، شکایت‌ها و ناله‌هایمان تصرف نکنیم. در این صورت خداوند در راه رسیدن به حضور به ما کمک می‌کند و از خرد و سایر برکات شکرستانش بهره‌مند می‌شویم.

پس ای کسی که طالب عشق خداوندی، هرزمانی وسوسه شدی که خداوند را امتحان کنی، بدان در دام بزرگ من‌ذهنی‌ات افتادی که تو را بدبخت می‌کند. بنابراین فوراً از خدا طلب بخشش کن و فضا را باز کن و هر لحظه تسلیم او باش تا خداوند تو را از این گمان و فکرهای پلید نجات دهد؛ اما اگر به دام این وسوسه شیطانی افتادی و این امتحان کردن برایت خوشایند بود، آگاه باش که بنای دین و ایمان و یقینت ویران خواهد شد.

امتحان هم‌چون تصرفِ دانِ درِ او
 تو تصرف بر چنان شاهی مجو
 مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۱

وسوسه‌ی این امتحان، چون آمدت
بخت بد دان گآمد و گردن زدت

چون چنین وسواس دیدی، زود زود
با خدا گرد و، درآ اندر سجود

سجده‌گه را تر گن از اشک روان
کای خدا تو وارهانم زین گمان

آن زمان کت امتحان مطلوب شد
مسجد دین تو، پر خروب شد

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۸۷ تا ۳۸۴


- خروب: گیاه خرنوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند.

با تشکر از همه عزیزانی که در این مسیر زحمت می‌کشند به‌ویژه شما پدر بزرگوار و کودکان و جوانان عشق .
مهردخت از چالوس



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com